

سه و نیم میلیون کودک ایرانی محروم از مدرسه هستند

بیش از ۷ میلیون و ۱۳۵ هزار نفر در سال تحصیلی جدید ترک تحصیل  کرده‌اند که این رقم بیش از ۳۷ درصد از دانش‌آموزان ایران را تشکیل می‌دهد.

همچنین بر اساس گزارش مرکز آمار ایران، تعداد دانش‌آموزان در سال تحصیلی ۱۳۸۹ - ۱۳۸۸ نسبت به سال تحصیلی ۱۳۸۸ - ۱۳۸۷، ده درصد کاهش یافته بود.

خبرگزاری هرانا - گزارش‌ها حاکی از وجود سه و نیم میلیون کودک محروم از تحصیل در کشور حکایت دارد. این در حالیست که چند ماه پیش مرکز آمار ایران گزارش داده بود که در سال تحصیلی جدید، بیش از هفت میلیون و ۱۳۵ هزار نفر از دانش‌آموزان ایران به دلایل مختلف قادر به ادامه تحصیل نبودند و ترک تحصیل کرده‌اند.

به گزارش جام جم، فرشید یزدانی، فعال حقوق کودک، نگران تبعات اجتماعی این جاافتادگی از قافله تحصیل است؛ پیامدهایی که به زعم او، بالارفتن نرخ بیکاری، استمرار نابرابری‌ها، کاهش فرصت‌های اشتغال و گسترش آسیب‌های اجتماعی تنها بخشی از گرفتاری‌های کشور در سال‌های آینده خواهد بود.

در خصوص حقوق کودکان، مرضیه قاسم‌پور با اشاره به تبعیض‌ها و نبود حمایت‌های قانونی می‌گوید: "در زمینه مسائل مربوط به کودکان قوانین زیادی در کشور وجود دارد اما در عمل این موضوعات جنبه تزئینی دارد و در بورس موضوعات مهم اجتماعی قرار ندارد که این مساله در کنار مشکلات خانوادگی، سبب شده قوانین مربوط به کودکان معطل و بی‌نتیجه بماند."

او توضیح می‌دهد: "در قوانین مدنی ایران تاکید زیادی به ماندن بچه‌ها کنار خانواده‌شان شده به طوری که حتی اگر آنها مانع تحصیل بچه‌ها بشوند نیز هیچ نهادی نمی‌تواند آنها را از خانواده دور کند (چون در قانون مدنی ما تحصیل به عنوان یکی از نیازهای کودکان مشخص نشده و تکلیف پدر تنها تامین لباس، مسکن و خوراک آن‌هم در حد رفع نیاز است)، قانون خاصی هم که به مجازات والدینی که مانع

از تحصیل کودکان شود اشاره دارد نیاز به جرح و تعدیل دارد و به نظرمی رسد ضمانت اجرایی این قانون باید سختگیرانه و کیفی باشد.

این حقوقدان در عین حال به موانع فرهنگی در حوزه کودکان تاکید زیادی دارد. او ناآشنایی خانواده‌ها به حقوق کودکان از جمله حق آنها برای تحصیل را علت اصلی اجرا نشدن این قوانین می‌داند و توضیح می‌دهد: "یکی از دلایل عدم تمکین خانواده‌ها به قانون، فقر اقتصادی است یعنی معضلی که کودکان را به بازوی خانواده برای تامین مخارج زندگی تبدیل می‌کند ضمن این‌که سطح سواد کم والدین، سقف تحصیلی قائل شدن برای دختران و بی‌فایده دانستن تحصیل آنها و تفکراتی چون وجود فاصله میان مدرسه تا محل زندگی نیز به این مشکل دامن می‌زند."

قاسم‌پور که مشکلات کودکان را زنجیره‌ای به هم پیوسته از ناکارآمدی‌ها می‌داند و معتقد است در میانه این بحث چند قطعه از پازل گم شده، باور دارد که دستگاه‌های متولی اعم از ناجا، بهزیستی، شهرداری و ان. جی. اوهای فعال در حوزه حقوق کودک می‌توانند با همکاری یکدیگر، به کمک آموزش و پرورش بیایند و کودکان بازمانده از چرخه تحصیل را به مدارس بازگردانند، هر چند که به گفته او در حال حاضر موازی‌کاری نهادهای مختلف که هیچ نوع ارتباطی با یکدیگر ندارند و از ماموریت‌های هم بی‌خبرند، مانع به ثمر نشستن تلاش‌ها در این بخش است.

فاطمه قربان، معاون ابتدایی وزیر آموزش و پرورش سال گذشته از اجرای طرحی ملی در کشور خبر داد که بر اساس آن تمام استان‌ها موظفند دانش‌آموزان لازم‌التعلیم بازمانده از تحصیل را شناسایی کنند.

بر اساس این گزارش، حالا یکسال از آن زمان گذشته و این روزها تقریباً زمان به ثمر نشستن تلاشی است که فاطمه قربان سال پیش از آن حرف زده و اعلام کرده بود که تعداد دقیق این کودکان در سه ماهه نخست سال ۹۱ مشخص خواهد شد.

از دیگر سو مرکز آمار ایران سال گذشته گزارش داده بود که در سال تحصیلی جدید، بیش از هفت میلیون و ۱۳۵ هزار نفر از دانش‌آموزان ایران به دلایل مختلف قادر به ادامه تحصیل نبوده و ترک تحصیل کرده‌اند.

آمارها نشان می‌داد بیش از ۱۲ میلیون و ۳۰۰ هزار دانش‌آموز ایرانی

سال تحصیلی ۱۳۹۰-۱۳۹۱ را آغاز کردند، در حالی که مرکز آمار ایران اعلام کرد جمعیت دانش‌آموزان ایران ۱۹ میلیون و ۴۳۵ هزار نفر در سنین ۷ تا ۱۹ سال است.

بر اساس این گزارش، نتیجه حاکی از آن است که بیش از ۷ میلیون و ۱۳۵ هزار نفر در سال تحصیلی جدید ترک تحصیل کرده‌اند که این رقم بیش از ۳۷ درصد از دانش‌آموزان ایران را تشکیل می‌دهد.

همچنین بر اساس گزارش مرکز آمار ایران، تعداد دانش‌آموزان در سال تحصیلی ۱۳۸۹-۱۳۸۸ نسبت به سال تحصیلی ۱۳۸۸-۱۳۸۷، ده درصد کاهش یافته بود.

گزارش مذکور همچنین خاطرنشان کرده بود که با توجه به تثبیت رشد جمعیت در سال‌های گذشته، کاهش جمعیت دانش‌آموزی حاکی از ترک تحصیل دانش‌آموزان به دلایل اقتصادی و اجتماعی است.

در انتهای این گزارش آمده بود: "از یاد نبردیم که سال گذشته یکی از معاونان وزارت آموزش و پرورش اعتراف کرد که "ما تازه فهمیده‌ایم رقم دانش‌آموزان ما دوازده میلیون نفر است نه چهارده میلیون نفر."

چندی پیش تر، رئیس انجمن علمی مددکاران ایران و عضو شورای بررسی آسیب‌های اجتماعی با اعلام اینکه سالیانه بیست و پنج درصد از دانش‌آموزان ترک تحصیل می‌کنند، اظهار داشت: "در حال حاضر مشکلات و خلاءهای موجود در وزارت آموزش و پرورش ناتوانی تعداد زیادی از معلمان و درگیری‌های اقتصادی و معیشتی آنها، به روز نبودن کتاب‌های درسی و آموزش‌ها در مدارس و مشکلات و آسیب‌هایی که در حال حاضر مواجه آموزش و پرورش است و اقدامی برای حل این مسائل صورت نمی‌گیرد، برای نظام تعلیم و تربیت کشور گران تمام می‌شود."

پنجشنبه ۰۴ خرداد ۱۳۹۱ ساعت ۲۳:۴۹

بیانیه مطبوعاتی و گزارش سال ۲۰۱۲ عفو بین الملل

عفو بین الملل

گزارش ۲۰۱۲ عفو بین الملل موارد مشخص محدودیت بر آزادی بیان را در دستکم ۹۳ کشور و نیز موارد افرادی را که مورد شکنجه یا بدرفتاری‌های دیگر - در بسیاری موارد به خاطر شرکت در تظاهرات - قرار گرفته‌اند در دستکم ۱۰۱ کشور مستند می‌سازد.

ممنوعیت مطلق انتشار تا ساعت ۲۳:۰۱ به وقت گرینویچ روز چهارشنبه ۲۳ ماه می ۲۰۱۲ / ۰۰:۰۱ پنجشنبه ۲۴ ماه می ۲۰۱۲ وقت تابستانی انگلستان

گزارش ۲۰۱۲: استبداد و بی‌عدالتی دیگر نمی‌توانند به روش همیشگی ادامه یابند

عهدنامه قاطعی در زمینه تجارت اسلحه ضروریست اما ضعف شورای امنیت سازمان ملل در این زمینه رو به افزایش است

عفو بین الملل با فراخوانی برای تصویب عهدنامه قاطعی در زمینه تجارت اسلحه در سال جاری، همزمان با انتشار پنجاهمین گزارش جهانی حقوق بشر خود، گفت شجاعت معترضان در ۱۲ ماه گذشته با شکست رهبری همراه بود که نشان دهنده خستگی، ناهماهنگی و ناتوانی روزافزون شورای امنیت سازمان ملل است.

سَلیل شِتی، دبیرکل عفو بین الملل گفت: «ناتوانی رهبری در سال گذشته بُعد جهانی به خود گرفت و سیاستمداران با خشونت یا بی‌اعتنایی به اعتراضها واکنش نشان دادند. دولت‌ها باید رهبری قانونی خود را به نمایش بگذارند و با حمایت از ناتوانان و محدودکردن قدرتمندان بی‌عدالتی را نفی کنند. زمان ارجحیت دادن به مردم در مقابل شرکتها و حقوق در مقابل سود رسیده است.»

حمایت پرسروصدا و پرشور بسیاری از قدرتهای جهانی و منطقه‌ای از جنبشهای اعتراضی در ماه‌های آغازین سال ۲۰۱۱ شکل عملی به خود نگرفته است. با حضور مردم مصر در صندوق‌های رأی برای انتخاب یک رئیس‌جمهور جدید، بیش از پیش به نظر می‌رسد که فرصت‌های ایجاد شده

به وسیله معترضان، به هدر می‌رود.

سَلیل شِتی گفت: «در سال گذشته بارها آشکار شد که با تلاش قدرت‌های جهانی برای کسب نفوذ در خاورمیانه و آفریقای شمالی، اتحادهای فرصت‌طلبانه و منافع مالی حقوق بشر را در شیپور کرده‌اند. هر زمان که زبان حقوق بشری به نفع برنامه‌های سیاسی و شرکت‌ها باشد آن را به کار می‌گیرند و هر زمان که نامناسب باشد یا بر سر راه کسب سود قرار گیرد آن را کنار می‌گذارند.»

کوتاهی از مداخله در سریلانکا و بی عملی نسبت به جنایت‌های ضد بشریت در سوریه - که یکی از مشتریان اصلی سلاح‌های روسیه است - شورای امنیت سازمان ملل را به عنوان پاسدار صلح جهانی بی‌فایده کرده است. مراکز قدرت نوپدیداری مثل هند، برزیل و آفریقای جنوبی هم با سکوت خود در این وضع شریک بوده‌اند.

سَلیل شِتی گفت: «مدارک مربوط به وضعیت سوریه برای طرح در دادگاه بین‌المللی کیفری به منظور تحقیق درباره جنایت علیه بشریت کاملاً روشن و محکم است. عزم اعضای شورای امنیت سازمان ملل برای حمایت از سوریه به هر قیمت، پاسخ‌گویی برای این جنایت‌ها را از دسترس دور می‌سازد و خیانت در حق مردم سوریه است.»

گزارش ۲۰۱۲ عفو بین‌الملل موارد مشخص محدودیت بر آزادی بیان را در دست‌کم ۹۳ کشور و نیز موارد افرادی را که مورد شکنجه یا بدرفتاری‌های دیگر - در بسیاری موارد به خاطر شرکت در تظاهرات - قرار گرفته‌اند در دست‌کم ۱۰۱ کشور مستند می‌سازد.

«برکنار کردن تکتک رهبران - هر قدر هم مستبد باشند - در درازمدت برای ایجاد تغییر کافی نیست. دولت‌ها باید هم در کشور خود و هم در خارج از آزادی بیان دفاع کنند، مسئولیت‌های بین‌المللی را جدی بگیرند و در سیستم‌ها و ساختارهایی سرمایه گذاری کنند که عدالت، آزادی و برابری در مقابل قانون را تضمین نمایند.»

اجلاس سازمان ملل در ماه جولای برای توافق درباره عهدنامه تجارت اسلحه محکی برای سیاستمداران خواهد بود تا حقوق بشر را بالاتر از منافع شخصی و سود قرار دهند. بدون یک عهدنامه قاطع، پاسداری شورای امنیت سازمان ملل از صلح و امنیت جهانی محکوم به شکست است؛ اعضای دایمی آن از اختیار کامل وتوی هر قطعنامه‌ای برخوردارند با وجود اینکه خود بزرگ‌ترین فروشندگان اسلحه در جهان هستند.

سَلیل شِتی گفت: «معترضان نشان دادند که تغییر امکان‌پذیر است. آن‌ها دولت‌ها را برای حمایت از عدالت، برابری و عزت به چالش طلبیده‌اند. آن‌ها نشان داده‌اند که رهبرانی که این انتظارات را برآورده نسازند دیگر مورد پذیرش نخواهند بود. سال ۲۰۱۲ پس از یک آغاز شوم باید به سال عمل تبدیل شود.»

دیگر تحولات جهانی که در گزارش ۲۰۱۲ عفو بین‌الملل مورد تأکید قرار گرفته‌اند :

- دولت‌های به شدت سرکوب‌گر از جمله چین تمام نیروی دستگاه امنیتی خود را برای خفه کردن اعتراضات به کار گرفتند. در وضعیت هولناک حقوق بشر در کره شمالی هیچ بهبودی حاصل نشد.

- در کشورهای جنوب صحرای آفریقا، خاورمیانه و آفریقای شمالی شورش‌ها به شدت بر مردم تأثیر گذاشت، اما خشونت شدیدی در کشورهای مختلف از آنگولا تا سنگال و اوگاندا علیه معترضان به کار گرفته شد.

- اعتراض‌های اجتماعی در کشورهای قاره آمریکا اوج گرفت و اغلب به درگیری مردم با منافع اقتصادی و سیاسی نیرومند انجامید. در کشورهای مختلف از جمله برزیل، کلمبیا و مکزیک، فعالان مورد تهدید قرار گرفتند و به قتل رسیدند.

- در روسیه، فعالیت شهروندی رشد کرد و این کشور شاهد بزرگ‌ترین تظاهرات پس از فروپاشی اتحاد شوروی بود، اما مخالفان مورد تعرض قرار گرفتند و به طور منظم تضعیف شدند.

- در کشورهای مثل ترکمنستان و ازبکستان هیچ نشانه‌ای از تغییر قابل توجه مشاهده نشد. آذربایجان، میزبان امسال مسابقه آوازخوانی یورو ویژن، آزادی بیان را سرکوب کرد و ۱۶ زندانی عقیدتی به خاطر ابراز نظر خود در سال ۲۰۱۱ هنوز در زندان به‌سرمی‌بردند.

- رأی برای استقلال در سودان جنوبی با خشونت دنبال شد اما شورای امنیت سازمان ملل - و به همراه آن شورای امنیت و صلح اتحادیه آفریقا - باز هم از محکوم کردن تعدی‌های نیروهای مسلح سودان از جمله بمباران‌های بی‌رویه یا جلوگیری دولت سودان از دسترسی سازمان‌های بشردوستانه به ایالت‌های آسیب دیده کوتاهی کرد.

- در حالی که جهان متوجه شورش‌ها بود، در خاورمیانه و آفریقای

شمالی مشکلات دیرینه دیگری رو به وخامت بود. حکومت ایران منزوی تر شد، هیچ مخالفتی را تحمل نکرد و در اشتیاق به اجرای مجازات اعدام تنها از چین عقب ماند؛ عربستان سعودی معترضان را سرکوب کرد. اسرائیل به محاصره غزه ادامه داد، بحران بشردوستانه را طولانی‌تر کرد و به گسترش شهرک‌های غیرقانونی در ساحل غربی ادامه داد. سازمان‌های سیاسی فلسطینی الفتح و حماس به حمله به هواداران یکدیگر ادامه دادند؛ حمله‌های تلافی جویانه نیروهای اسرائیلی و گروه‌های مسلح فلسطینی به یکدیگر در غزه افزایش یافت.

• دولت میانمار با آزادی بیش از ۳۰۰ زندانی سیاسی و دادن اجازه به آنگ سان سو چی برای شرکت در انتخابات تصمیمی اساسی گرفت. اما اوج‌گیری نقض حقوق بشر ناشی از درگیری‌ها در مناطق محل سکونت اقلیت‌های قومی و تداوم آزار و اذیت و بازداشت فعالان حاکی از محدودیت اصلاحات بود.

• روندهای جاری از این جمله بودند: در کشورهای قاره امریکا، افزایش تعدی علیه جوامع بومی به همراه افزایش تلاش برای بهره‌برداری از منابع؛ در آفریقا افزایش تبعیض به خاطر گرایش جنسی یا هویت جنسیتی افراد؛ افزایش گفتار ضد خارجی بعضی از سیاستمداران اروپایی؛ و افزایش آسیب‌پذیری در مقابل حملات تروریستی گروه‌های مسلح اسلامی در آفریقا.

• پیشرفت‌ها از این جمله بود: روند جهانی به سوی الغای مجازات اعدام؛ کاهش معافیت از مجازات برای تعدی‌های حقوق بشری گذشته در کشورهای قاره امریکا؛ و گام‌های اساسی به سوی عدالت در اروپا با دستگیری ژنرال راتکو ملادیچ و گوران هادزیچ، صرب – کرواسیایی، به منظور محاکمه به خاطر جنایت‌هایی که در دهه ۱۹۹۰ در یوگسلاوی سابق مرتکب شده بودند.

پایان/

یادداشت‌هایی برای سردبیران:

۱ گزارش عفو بین الملل ۲۰۱۲: وضعیت حقوق بشر در سطح جهان، دوره ژانویه تا دسامبر ۲۰۱۱ را در بر می‌گیرد.

۲ اطلاعات و ارقام، مطالب شنیداری – دیداری، جزئیات رویدادهای رسانه ای و دیگر اطلاعات را می‌توانید از طریق پست الکترونیکی press@amnesty.org دریافت کنید.

۳ برای دریافت اطلاعات بیشتر یا انجام مصاحبه با یکی از سخنگویان عفو بین الملل و افرادی که در خط اول جبهه مبارزه به خاطر حقوق بشر بوده‌اند، با دفتر مطبوعاتی تماس بگیرید: ۵۵۶۶ ۷۴۱۳ ۲۰ (۰) +۴۴ یا press@amnesty.org

گزارش 2012 عفو بین الملل درباره ی ایران

—

جمهوری اسلامی ایران

رییس کشور: رهبر جمهوری اسلامی ایران: آیت الله سید علی خامنه‌ای

رییس دولت: رییس جمهور: محمود احمدی‌نژاد

مجازات اعدام: برقرار است

جمعیت: 74.8 میلیون

امید به زندگی: 73 سال

میزان مرگ و میر زیر 5 سال: 30.9 در 1000

سواد بزرگسالان: 85 درصد

—

آزادی بیان، آزادی تشکل و گردهمایی به شدت محدود شد. مخالفان سیاسی، فعالان حقوق زنان و اقلیت‌ها و دیگر مدافعان حقوق بشر خودسرانه دستگیر شدند، در انزوای کامل بازداشت شدند، پس از محاکمه‌های ناعادلانه زندانی و خروجشان از کشور ممنوع شد. شکنجه و بدرفتاری‌های دیگر رایج بود و با معافیت از مجازات انجام می‌شد. زنان و اقلیت‌های دینی و قومی در عمل و قانون مورد تبعیض قرار داشتند. حداقل 360 نفر اعدام شدند؛ تعداد واقعی گویا بسیار بیشتر بود. حداقل سه مجرم نوجوان در میان این عده بودند. شلاق و قطع عضو با حکم قضایی اجرا شد.

--

پیشینه

نیروهای امنیتی، از جمله نیروی شبه نظامی بسیج، به عملیات خود با

معافیت تقریباً کامل از مجازات ادامه دادند و تقریباً هیچ گونه پاسخ گویی برای قتل های غیرقانونی و دیگر موارد نقض جدی حقوق که در زمان اعتراض های عظیم و اغلب مسالمت آمیز پس از انتخابات ریاست جمهوری 1388 و سال های پیش رخ داد در کار نبود.

در ماه مارچ، شورای حقوق بشر سازمان ملل گزارشگر ویژه ای برای تحقیق در باره حقوق بشر در ایران منصوب کرد. دولت از دادن اجازه به او برای دیدار از کشور سر باز زد. در اکتبر، کمیته حقوق بشر سازمان ملل کارنامه ایران در زمینه حقوق مدنی و سیاسی را مورد بررسی قرار داد. در ماه دسامبر، مجمع عمومی سازمان ملل قطعنامه ای را در محکومیت نقض حقوق بشر در ایران به تصویب رسانید.

نیروهای ایران به پایگاه های پژاک (حزب حیات آزاد ایران) که گروهی مسلح و طرفدار خودمختاری برای کردهای ایران است، در کردستان عراق حمله کردند؛ حداقل دو غیرنظامی کشته شدند و صدها خانواده در کردستان عراق آواره شدند. مبارزان پژاک گویا شامل افرادی هستند که به عنوان کودک سربازگیری شده اند.

زمانی که در ماه نوامبر سازمان بین المللی انرژی هسته ای گزارش داد که ایران ممکن است مخفیانه مشغول ساختن سلاح هسته ای باشد، تنش های بین المللی بر سر برنامه هسته ای ایران اوج گرفت. دولت، اسرائیل و ایالات متحده آمریکا را متهم کرد که در قتل چند دانشمند ایرانی احتمالاً فعال در برنامه هسته ای ایران نقش دارند، از جمله در قتل داریوش رضایی نژاد متخصص فیزیک که در ماه جولای به وسیله فرد مسلح ناشناسی در تهران کشته شد. دولت تمام اتهام های دولتمردان ایالات متحده آمریکا را درباره شرکت مسئولان ارشد سپاه پاسداران در طرح قتل سفیر عربستان سعودی در آمریکا رد کرد.

آزادی بیان، تشکل و گردهمایی

دولتمردان محدودیت های شدید بر آزادی بیان، تشکل و گردهمایی را که پیش از اعتراض های گسترده 1388، در طی آنها و پس از آنها برقرار بود حفظ کردند و کوشیدند محدودیت های بیشتری اعمال کنند. مجلس لوایحی را مورد بحث قرار داد که آزادی بیان، تشکل و گردهمایی از جمله فعالیت های سازمان های غیردولتی و احزاب سیاسی را محدودتر می سازد.

* محمد سیف زاده که در ماه آپریل (فروردین) برای گذراندن حکم زندان دستگیر شد و عبدالفتاح سلطانی که در ماه سپتامبر (شهریور)

دستگیر شد، وکیل دادگستری و اعضای موسس کانون مدافعان حقوق بشر هستند که دفتر آن را دولت به زور در سال 2008 (1387) تعطیل کرد، و هر دو در پایان سال 2011 هنوز در زندان به سر می بردند.

* در ماه دسامبر، ژیل کرمزاده مکوندی، عضو گروه مادران پارک لاله که علیه قتل های غیرقانونی و دیگر موارد نقض جدی حقوق بشر مبارزه می کنند، گذراندن حکم دو سال زندان خود به اتهام «تشکیل یک سازمان غیرقانونی» و «اقدام علیه امنیت ملی» را شروع کرد. عضو دیگر این گروه، لیل سیف الهی با محکومیت مشابهی روبرو است.

دولتمردان از صدور اجازه برای برگزاری تظاهراتی در 25 بهمن در همبستگی با قیام های تونس و مصر سر باز زدند و به انجام دستگیری های پیشگیرانه دست زدند. اما تظاهرات در تهران، اصفهان، کرمانشاه، شیراز و نقاط دیگر انجام شد و نیروهای امنیتی آنها را با خشونت پراکندند و ده ها نفر را دستگیر کردند و حداقل دو نفر را کشتند. هر تظاهرات بعدی را نیز با خشونت به هم زدند.

* زندانی عقیدتی و فعال سیاسی هاله سحابی در تاریخ 11 خرداد در مرخصی از زندان برای شرکت در تشییع جنازه پدرش عزت الله سحابی، که یکی از مخالفان برجسته بود، در گذشت. بنا به گزارش ها نیروهای امنیتی پیش از افتادن او ضربه ای به او وارد کرده بودند.

نیروهای امنیتی تظاهرات محلی را سرکوب کردند و بنا به گزارش ها از خشونت شدید استفاده و ده ها نفر و شاید صدها نفر از معترضان را دستگیر کردند. در خوزستان، ده ها نفر از اقلیت عرب اهوازی گویا پیش و پس از تظاهرات ماه آپریل (فروردین) در یادبود اعتراض های سال 2005 (1384) کشته شدند. ده ها نفر از معترضان محیط زیستی که از دولت خواهان جلوگیری از نابودی دریاچه ارومیه بودند در ماه های آپریل، آگوست و سپتامبر (فروردین، مرداد و شهریور) در استان آذربایجان شرقی دستگیر شدند.

دولت کنترل شدیدی را بر رسانه ها حفظ و روزنامه ها را توقیف کرد، وبگاه ها را فیلتر نمود و روی کانال های تلویزیون ماهواره ای خارجی پارازیت فرستاد. ده ها نفر از روزنامه نگاران، فعالان سیاسی و خویشاوندان آنها، فیلم سازان، مدافعان حقوق بشر، دانشجویان و دانشگاهیان مورد آزار و اذیت قرار گرفتند، از سفر به خارج منع شدند، خودسرانه دستگیر و شکنجه شدند و به خاطر ابراز نظریات مخالف با دولت به زندان افتادند. بعضی از آنها که در سال های پیش

دستگیر شده بودند، پس از محاکمه ناعادلانه اعدام شدند.

* پنج کارگردان مستند ساز و یک تهیه/پخش کننده در سپتامبر (شهریور) پس از این که فیلمشان به بی بی سی فروخته شد دستگیر شدند. همه آنها تا اواسط دسامبر (اواخر آذر) آزاد شده بودند.

* فعالان دانشجویی مجید توکلی، بهاره هدایت و مهدیه گلو که محکومیت های زندان خود را به خاطر فعالیت های مسالمت آمیز دانشجویی و حقوق بشری می گذرانند به خاطر انتشار یک بیانیه مشترک از زندان به مناسبت روز دانشجو در سال 2010 (1389) به شش ماه زندان بیشتر محکوم شدند.

* بنا به گزارش ها فعال حقوق زن و روزنامه نگار فرانک فرید پس از دستگیری در تاریخ 12 شهریور در تبریز در ارتباط با اعتراض های دریاچه ارومیه به شدت مورد ضرب و شتم قرار گرفت. او در اکتبر (مهر ماه) با وثیقه آزاد شد.

دستگیری ها و بازداشت های خودسرانه

مسئولان امنیتی به دستگیری و بازداشت خودسرانه مخالفان و منتقدان دولت ادامه دادند و اغلب آنها را بدون دسترسی به خانواده ها و وکلایشان یا مراقبت پزشکی به مدت طولانی در انزوای کامل نگه داشتند. بسیاری از آنها مورد شکنجه و بدرفتاری های دیگر قرار گرفتند. ده ها نفر پس از محاکمه ناعادلانه به حکم های طولانی زندان محکوم شدند و به صدها نفر زندانی محکوم پس از محاکمه ناعادلانه در سال های پیش پیوستند.

* در ماه فوریه (بهمن) رهبران مخالف مهدی کروبی و میرحسین موسوی و همسرانشان پس از دعوت به تظاهرات 25 بهمن بدون حکم به حبس خانگی افتادند؛ در پایان سال، آنها به استثنای فاطمه کروبی، همسر مهدی کروبی، هنوز در حبس خانگی به سر می بردند.

* محمد توسلی که در آبان ماه دستگیر شد، یکی از حداقل پنج عضو گروه غیرقانونی نهضت آزادی بود که در سال 2011 بازداشت شدند. او به خاطر نامه 143 فعالان سیاسی به رئیس جمهور پیشین خاتمی در مهر ماه بازداشت شد. در این نامه هشدار داده شده بود که انتخابات آتی مجلس نه آزاد خواهد بود و نه عادلانه. پنج نفر دیگر نیز از خروج از ایران منع شدند.

* شین بائر و جاش فاتال، دو امریکایی که گویا پس از گم کردن مسیر خود در حین کوه پیمایی در عراق و ورود به ایران بیش از دو سال در بازداشت و متهم به جاسوسی بودند، پس از پرداخت وثیقه سنگین در ماه سپتامبر (شهریور) آزاد شدند و اجازه یافتند ایران را ترک کنند.

مدافعان حقوق بشر

سرکوب مدافعان حقوق بشر از جمله وکلای دادگستری افزایش یافت. بسیاری از آنها دستگیر و زندانی شدند یا مورد آزار قرار گرفتند. عده ای دیگر پس از محاکمه ناعادلانه در سال های پیش در زندان ماندند؛ این عده شامل فعالان حقوق زن و حقوق اقلیت ها، فعالان سندیکایی، وکلای دادگستری و دانشجویان بودند. بسیاری از آنها زندانیان عقیدتی بودند. تشکیل اتحادیه های کارگری مستقل باز هم ممنوع بود و چندین عضو اتحادیه در زندان ماندند.

* حکم 11 سال زندان که پس از محکومیت نسرين ستوده، وکیل حقوق بشری، به اتهام «اقدام علیه امنیت ملی» به خاطر فعالیت قانونی وکالت او در ماه آپریل (فروردین) صادر شده بود، در ماه سپتامبر (شهریور) در تجدید نظر به شش سال کاهش یافت. محرومیت 20 سال از اشتغال به وکالت و خروج از ایران نیز نصف شد.

* رضا شهابی، صندوقدار سندیکای مستقل کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه بدون اتمام محاکمه باز هم در زندان اوین تهران ماند. او که در جون 2010 (خرداد 1389) دستگیر شده، یک زندانی عقیدتی است، همانند منصور اسانلو رهبر همان سندیکا که به صورت مشروط در ماه جون (خرداد) برای مداوای پزشکی آزاد شد.

* فعال حقوق بشر کوهیار گودرزی پس از دستگیری در ماه جولای (تیر) چند هفته ناپدید شد تا این که معلوم شد در زندان اوین و در حبس انفرادی است و در پایان سال 2011 نیز در بازداشت بود. بهنام گنجی خیبری که به همراه او دستگیر و ظاهراً شکنجه شده بود، پس از آزادی خودکشی کرد.

* فعال برجسته حقوق بشر عمادالدین باقی پس از گذراندن دو محکومیت زندان همزمان یک ساله به اتهام «تبلیغ علیه نظام» در ارتباط با فعالیت های حقوق بشری و رسانه ای در ماه جون (خرداد) آزاد شد. او به مدت پنج سال از فعالیت های سیاسی یا رسانه ای محروم است.

محاکمه های ناعادلانه

محاکمه ناعادلانه مظنونان سیاسی اغلب با اتهام های مبهمی که جرم کیفری مشخصی به شمار نمی رفت ادامه یافت. اغلب این افراد بعضا در غیاب وکیل مدافع و بر اساس «اقرار» یا اطلاعات دیگری که گویا زیر شکنجه در دوره بازداشت پیش از محاکمه کسب می شود، محکوم شدند. دادگاه ها این «اقرارها» را بدون تحقیق در باره چگونگی کسب آنها به عنوان مدرک می پذیرفتند.

* امید کوکبی در بازگشت از تحصیل در ایالات متحده امریکا در ماه فوریه (بهمن) در فرودگاه تهران دستگیر شد. او که به «جاسوسی» و جرایم دیگر متهم شده بود در ماه اکتبر (مهر) محاکمه شد. او گفت که در بازداشت وادار به «اعتراف» شده است. وکیل او گفت که اجازه تماس با او نداشته است.

* زهرا بهرامی، تبعه هلندی - ایرانی، بدون اخطار در 9 بهمن، تنها 27 روز پس از محکومیت به اعدام به اتهام قاچاق مواد مخدر اعدام شد. او در تظاهراتی در دسامبر 2009 (آذر 1388) دستگیر شده بود و ابتدا ظاهرا به خاطر تماس با یک گروه غیرقانونی مخالف به محاربه با خدا متهم شد، اما به این اتهام محاکمه نشد. وکیل او گفت حق اعتراض به این حکم اعدام وجود نداشت.

شکنجه و بدرفتاری های دیگر

شکنجه و بدرفتاری های دیگر در بازداشت پیش از محاکمه هنوز رایج بود و با معافیت از مجازات انجام می شد. ضربه های شلاق را به کف پا و بدن بازداشت شدگان، گاهی در حالی که وارونه آویزان بودند، می نوازند؛ آنها را با سیگار و اشیا داغ فلزی می سوزانند؛ اعدام ساختگی اجرا می کنند؛ به آنها از جمله با استفاده از زندانیان دیگر تجاوز می کنند؛ آنها را تهدید به تجاوز می کنند؛ در فضاهای پرازدحام بازداشت می کنند؛ و نور، غذا، آب و رسیدگی پزشکی کافی را از آنها دریغ می کنند. حداقل 12 نفر گویا در شرایط مشکوکی در زندان درگذشتند، از جمله در شرایطی که رسیدگی پزشکی عرضه نشده یا با تاخیر عرضه شده بود. مرگ آنها مستقلا مورد تحقیق قرار نگرفت. در ماه مارچ (اسفند) حداقل 10 زندانی دیگر در طی ناآرامی ها در زندان قزل حصار در کرج در نزدیکی تهران فوت کردند. هیچ اطلاعی از تحقیق دولتمردان در باره ادعاهای شکنجه و بدرفتاری های دیگر در دست نیست. کسانی که از شکنجه شکایت کردند با اقدام های تلافی

جویانه روبرو شدند. شرایط سخت زندان در اثر ازدحام شدید بدتر شد.

* حداقل چهار عرب اهوازی - رضا مقامسی، عبدالکریم فهد عبیات، احمد رئیس‌ان سلامی و اجباره تمیمی - در بازداشت در استان خوزستان گویا در فاصله ماه‌های مارچ و می (فروردین و اردیبهشت) احتمالاً در اثر شکنجه درگذشتند.

* روزنامه نگار عیسی سحرخیز، زهرا جباری، مدافع حقوق اقلیت آذربایجانی سعید متین‌پور و روحانی مخالف حسین کاظمینی بروجردی از جمله زندانیان سیاسی زیادی بودند که از رسیدگی پزشکی کافی محروم ماندند. فعال سیاسی هدی صابر در ماه جون (خرداد) پس از اعتصاب غذا در اعتراض به مرگ‌هاله‌سحابی در زندان درگذشت. زندانیان دیگر گفتند که مسئولان زندان او را مورد ضرب و شتم قرار داده و از رسیدگی پزشکی کافی محروم کرده‌اند.

مجازات‌های ظالمانه، غیرانسانی و تحقیرآمیز

حکم‌های شلاق و قطع عضو باز هم صادر و اجرا شد. حکم کور کردن نیز صادر شد.

* سمیه توحیدلو، فعال سیاسی، و پیمان عارف، فعال دانشجویی، پس از محکومیت جداگانه به خاطر «توهین» به ریاست جمهوری احمدی‌نژاد در ماه سپتامبر (شهریور)، به ترتیب 50 و 74 ضربه شلاق خوردند.

* چهار انگشت دست راست چهار مرد که به خاطر دزدی محکوم شده بودند گویا در تاریخ 16 مهر قطع شد.

* مجید موحدی که در سال 2004 (1383) آمنه بهرامی را با اسید کور کرده و به کور شدن به وسیله اسید محکوم شده بود، در تاریخ 9 مرداد کمی پیش از اجرای مجازات در بیمارستان زمانی که قربانی دریافت دیه را پذیرفت نجات یافت.

تبعیض علیه زنان

زنان در عمل و قانون و از جمله بر اساس مقررات الزامی پوشش مورد تبعیض قرار می‌گیرند. فعالان حقوق زن، از جمله آنهایی که در کمپین یک میلیون امضا خواهان برابری قانونی برای زنان هستند، مورد آزار و تعقیب قرار گرفتند. پیش‌نویس لایحه حمایت از خانواده، که قانون تبعیض‌آمیز علیه زنان را تشدید می‌کند، در مجلس در انتظار تصویب نهایی است. بعضی از دانشگاه‌ها جدا سازی دانشجویان بر اساس جنسیت

را آغاز کرده اند.

* فاطمه مسجدی و مریم بیدگلی، فعالان کمپین یک میلیون امضا، هر یک شش ماه در زندان گذراندند و اولین اعضای کمپین بودند که به خاطر گردآوری امضا به زندان رفتند.

حقوق همجنس گرایان زن و مرد، دوجنسی ها و دگرجنس گونه ها

کسانی که به فعالیت های همجنس گرایانه متهم می شدند با آزار و تعقیب و مجازات های قضایی شلاق و اعدام روبرو بودند.

* در تاریخ 13 شهریور، سه نفر که تنها حروف اول اسمشان عنوان شد، پس از محکومیت به خاطر «لواط» در زندان کارون اهواز در استان خوزستان اعدام شدند.

* سیامک قادری، روزنامه نگار پیشین خبرگزاری دولتی که از مرداد 1389 در زندان است پس از مجرمیت به خاطر «نشر اکاذیب»، ارتکاب «اعمال غیرشرعی» و اتهام های دیگر از جمله به خاطر انتشار مصاحبه با افرادی از میان همجنس گرایان زن و مرد، دوجنسی ها و دگرجنس گونه ها در وبلاگ خود در ژانویه به چهار سال زندان، شلاق و جریمه محکوم شد.

تبعیض - اقلیت های قومی

جوامع اقلیت قومی ایران شامل عرب های اهوازی، آذربایجانی ها، بلوچ ها، کُردها و ترکمن ها، با تبعیض ادامه دار در عمل و قانون روبرو بودند. استفاده از زبان های اقلیت در اداره های دولتی و برای تدریس در مدارس هنوز ممنوع بود. فعالانی که برای حقوق اقلیت ها فعالیت می کردند مورد تهدید قرار گرفتند، دستگیر شدند و به زندان افتادند.

* زندانی عقیدتی محمد صدیق کبودوند هنوز محکومیت 10 سال و نیم زندان خود را به خاطر نقش خود در تشکیل سازمان حقوق بشر کردستان می گذراند و از رسیدگی پزشکی کافی محروم است.

* محمد صابر ملک ریسی، جوان بلوچ 16 ساله اهل سرباز که از سپتامبر 2009 (شهریور 1388) احتمالاً برای وادار کردن برادرش به تسلیم به دولتمردان در بازداشت بوده است، به پنج سال زندان در تبعید محکوم شد، به این معنا که حکم زندان را باید در زندانی به دور از خانواده اش بگذراند.

آزادی دین

در پی فراخوان های مکرر مقام رهبری و دولتمردان دیگر برای مبارزه با «دین های ساختگی» - که گویا اشاره به مسیحیت تبشیری، بهاییگری و صوفیگری است - اعضای اقلیت های دینی، شامل نوکیشان مسیحی، بهاییان، روحانیان منتقد شیعه، و اعضای جوامع اهل حق و دراویش گرفتار آزار و تعقیب ادامه دار بوده اند. مسلمانان اهل سنت نیز در بعضی شهرها با محدودیت بر نماز جماعت روبرو بوده اند و بعضی از روحانیان اهل سنت دستگیر شده اند.

* حداقل هفت بهایی به زندان های بین چهار و پنج سال محکوم و بیش از 30 نفر دیگر در حمله به موسسه آموزش عالی بهایی دستگیر شدند. این موسسه دوره های آموزش عالی را به صورت آنلاین در اختیار دانشجویان بهایی قرار می داد که از ورود به دانشگاه ها محروم می شوند. این هفت نفر از جمله 100 بهایی هستند که به خاطر اعتقادشان در زندان به سر می برند از جمله هفت رهبر آنها که حکم های 20 سال زندان آنها با لغو حکم سال 2010 دادگاه تجدید نظر دوباره در مارچ (اسفند) تایید شد.

* حداقل 100 درویش گنابادی (یکی از سلسله های مذهبی صوفی) ، سه تن از وکیلان مدافع آنها، و 12 تن از روزنامه نگاران مجذوبان نور که وبگاه خبری سلسله دراویش گنابادی است، در سپتامبر و اکتبر (شهریور و مهر) در کوار و تهران دستگیر شدند. در پایان سال 2011، حداقل 11 نفر، اغلب بدون دسترسی به وکیل یا خانواده، هنوز در بازداشت به سر می بردند.

* محاکمه مجدد یوسف ندرخانی، کشیش مسیحی متهم به «ارتداد»، در سپتامبر (شهریور) شروع شد. او که در خانواده ای مسلمان به دنیا آمده است، در اکتبر 2009 (مهر 1388) دستگیر شد. او در سال 2010 به علت خودداری از انکار مسیحیت که به آن گرویده بود، به اعدام محکوم شد، اما دیوان عالی کشور این حکم را در جون (خرداد) لغو کرد.

* سید محمد موحد فاضلی، امام جماعت اهل سنت شهر تایباد، در پی اعتراض به استعفای اجباری او از امامت جماعت، از ژانویه تا آگوست (دی تا مرداد) در بازداشت به سر برد.

مجازات اعدام

صدها نفر به اعدام محکوم شدند. منابع رسمی حداقل 360 اعدام را گزارش کردند، هر چند اطلاعات معتبر دیگر حاکی از بیش از 274 اعدام دیگر و اعدام مخفیانه بسیاری از زندانیان بود. بیش از 80 درصد اعدام ها گویا به اتهام جرایم مواد مخدر انجام شد که اغلب مردم تهی دست و جوامع حاشیه ای، به ویژه افغان ها، را شامل می شود. اصلاحیه قانون مبارزه با مواد مخدر در ژانویه به اجرا در آمد؛ محکومان به اعدام بر اساس این قانون ظاهرا از حق اعتراض محروم هستند.

تعداد اعدام های انجام شده در انظار عمومی چهار برابر شد؛ حداقل پنجاه مورد رسماً اعلام شد و شش مورد دیگر را نیز منابع غیررسمی گزارش کردند. حداقل سه مجرم نوجوان - یعنی کسانی که به خاطر جرایم ارتكابی در سن کمتر از 18 سالگی محکوم می شوند - اعدام شدند؛ منابع معتبر خبر از اعدام چهار نوجوان دیگر دادند. اعدام به وسیله سنگسار گزارش نشد، اما حداقل 15 نفر محکوم به سنگسار، از جمله سکینه محمدی آشتیانی، در زیر حکم اعدام به سر می برند. هزاران نفر از زندانیان دیگر در زیر حکم اعدام هستند.

* جعفر کاظمی و محمد علی حاج آقایی در تاریخ 24 ژانویه (4 بهمن) اعدام شدند. آنها به اتهام محاربه به علت داشتن تماس با سازمان مجاهدین خلق ایران که یک گروه غیرقانونی است، و «تبلیغ علیه نظام» در ارتباط با ناآرامی ها سال 1388 محکوم شده بودند.

* در تاریخ 21 سپتامبر (30 شهریور)، علیرضا ملا سلطانی، 17 ساله، که به خاطر قتل یک ورزشکار پرطرفدار محکوم شده بود، در کرج اعدام شد در حالی که قتل در جولای (تیر) انجام شده بود. او گفت پس از این که آن ورزشکار، روح الله داداشی، در تاریکی به او حمله کرده بود در دفاع از خود او را با چاقو زده است.

* در ماه دسامبر (آذر)، زندانی سیاسی زینب جلالیان از تخفیف در حکم اعدام خود مطلع شد.

دیدارها/گزارشهای عفو بین الملل

عفو بین الملل محرومیت از دیدار از ایران را با مسئولان دیپلماتیک ایرانی مورد بحث قرار داد اما هنوز از دیدار از ایران محروم بود. دولتمردان به ندرت به نامه های عفو بین الملل واکنشی نشان دادند.

• مصمم به زیستن با آبرو – مبارزه فعالان کارگری ایران برای حقوق خود (MDE 13/024/2011)

• گزارش به کمیته حقوق بشر (MDE 13/081/2011)

• معتاد به مرگ: اعدام به اتهام جرایم مواد مخدر در ایران (MDE 13/090/2011)

بیانیه ی کانون نویسندگان ایران درباره ی بازداشت فریبرز رئیس دانا

کانون نویسندگان ایران

کانون نویسندگان ایران حکم صادره در مورد فریبرز رئیس دانا را فاقد هر گونه اساس حقوقی می داند و خواهان توقف اجرای حکم و آزادی بی قید و شرط او و همه ی زندانیان سیاسی است.

فریبرز رئیس دانا، اقتصاددان و عضو هیئت دبیران کانون نویسندگان ایران صبح روز دوشنبه اول خرداد ۱۳۹۱، به دنبال مراجعه ی روز قبلِ ماموران برای جلب او، خود را به پاسگاه پلیس امنیت معرفی کرد و از آن جا به زندان اوین منتقل شد.

“جرم” رئیس دانا آن بود که هم زمان با اجرای “طرح هدفمندسازی یارانه ها” از دیدگاه یک اقتصاددان مخالفت خود را با اجرای این طرح و دلایل این مخالفت را بیان کرد؛ امری که در هیچ نظام قضایی وصف مجرمانه ندارد و پس از آن نیز بارها شاهد مخالفت افراد، گروه ها، جناح های مختلف سیاسی و حتی کار بدستان نظام با این طرح بوده ایم، بی آن که هیچ یک از آن ها بازداشت شوند یا تحت تعقیب قرار گیرند.

رئیس دانا در آذر ۱۳۸۹ و پس از مصاحبه ای در این زمینه شبانه و

بلافاصله بازداشت شد و در جریان بازجویی ها عضویت در کانون نویسندگان ایران نیز به عناوین اتهامی او افزوده شد. او پس از یک ماه حبس با سپردن وثیقه آزاد شد و سرانجام در بهار ۱۳۹۰ به موجب حکم دادگاه بدوی به یک سال حبس تعزیری محکوم گردید. این حکم در آذر ۱۳۹۰ در دادگاه تجدید نظر تایید شد.

از آن جا که بحث نظری درباره ی سیاست های جاری کشور در زمینه های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و... حق یکایک شهروندان است و طرح چنین بحث ها یا عضویت در تشکلی چون کانون نویسندگان ایران در هیچ نظام حقوقی و انسانی وصف جزایی ندارد، کانون نویسندگان ایران حکم صادره در مورد فریبرز رئیس دانا را فاقد هر گونه اساس حقوقی می داند و خواهان توقف اجرای حکم و آزادی بی قید و شرط او و همه ی زندانیان سیاسی است.

کانون نویسندگان ایران

۱۳۹۱/۳/۲

Lebanon

Not that I don't care about others. But I am tired of hearing about Lebanon, Ghaza, and the rest of the world. Iran only.
Thank you

در باب تمجید از رمان



در گرامیداشت یاد کارلوس فوئنتس

کارلوس فوئنتس

برخی نویسندگان محبوبیت بسیار می‌یابند، سپس ناپدید می‌شوند. فهرست (پرفروش‌ترین‌های فصلی) در ۵۰ سال گذشته، به استثنای چند مورد، گورستان غم‌انگیزی از کتاب‌های مرده است. تداوم، امری اختیاری نیست. هیچ کس نمی‌تواند به نیت جاودانگی، کتابی به رشته تحریر درآورد.

تفوق یندار نقادانه

〇 «**〇〇〇〇〇 〇〇〇**» 〇〇〇〇〇〇〇〇〇 〇〇〇〇 〇〇 〇〇〇〇〇〇〇〇 〇〇〇〇〇〇 〇〇〇〇〇〇〇 〇〇〇〇〇〇〇
 〇〇 〇 〇 〇〇〇〇〇〇〇 〇〇〇〇〇 〇〇 〇〇〇〇〇〇〇 〇〇〇〇〇〇 〇〇〇〇〇〇〇〇〇〇 〇〇〇〇〇 〇〇
 〇〇〇〇〇〇〇〇 〇〇〇〇 〇〇〇〇 〇〇〇〇 〇〇〇〇〇 〇〇〇〇 〇〇〇〇〇〇〇〇〇 〇〇〇〇 〇〇 〇〇〇〇〇〇〇〇〇
 〇〇 〇〇〇〇〇 〇〇〇〇〇〇〇 «**〇〇〇**» 〇〇 . 〇〇〇〇〇〇 〇〇〇〇 〇〇〇 〇〇〇〇〇 〇〇〇〇〇〇 〇〇〇〇〇
 〇〇〇〇〇〇〇 «**〇〇〇 〇〇〇 〇〇 〇〇〇〇〇〇〇**» 〇〇 〇〇〇〇〇 〇〇 〇〇〇〇〇〇〇 〇〇〇〇〇 «**〇〇〇〇〇〇〇〇〇**»
 ... 〇〇〇〇〇〇〇

آکادمی نروژ، اخیراً از یکصد تن نویسندگان جهان سؤال کرده: «به عقیده شما، بهترین رمان تاریخ کدام است؟» پنجاه تن از آنان پاسخ داده‌اند: «دون کیشوت»، اثر سروانتس(۱). نتیجه فوق، این سؤال جالب را دوباره مطرح می‌کند که آیا (پرفروش‌ترین‌های دوران)(۲)، «کتاب‌های ماندگار» در برابر (پرفروش‌ترین‌های فصلی)(۳)، «کتاب‌هایی که در یک فصل بهترین فروش را دارند»، قد برافراشته‌اند؟ پاسخ مناسبی در تمامی موارد وجود ندارد؛ چرا یک اثر در کوتاه مدت پرفروش می‌شود؟ چرا یک اثر ماندگار همچنان به حیات خود ادامه می‌دهد؟

دون‌کیشوت، زمانی که چهارصد سال پیش، برای نخستین بار، در ۱۶۰۵ به چاپ رسید، با اقبال عظیمی روبرو شد، و فروش آن همچنان ادامه دارد. در حالی که، اگر رقم ناچیز فروش «اَبسال! اَبسال!» (۱۹۳۶) به قلم ویلیام فالکنر (۴) را با فروش رمان موفق همان سال، «آنتونی اَدورس» اثر «هروی آلن» (۵)، ماجرائی که به عشق، جنگ و تجارت در دوره ناپلئون پرداخته، مقایسه کنیم، فالکنر موفقیتی نداشته. این امر نشان از آن دارد که، در این مورد، معیاری برای سنجش واقعی وجود ندارد، و اینکه، حتی اگر گذشت زمان صرفاً به تنویر اذهان نمی‌انجامد، بر فروش تأثیر دارد.

می‌توان چنین انگاشت که سروانتس با دوره خود پیوند داشته، در حالی

که به طور مثال، استاندال، فقط برای چند «برگزیده خوشاقبال» قلم می‌زده و در دوره خود فروشی نداشته. وی قبل از مرگ، صرفاً از قِبل ستایش‌های بالزاک مورد توجه قرار گرفت، و از برکت تلاش‌های منتقد ادبی، هانری مارتینو(۶)، در قرن بیستم شهرت یافت.

برخی نویسندگان محبوبیت بسیار می‌یابند، سپس ناپدید می‌شوند. فهرست (پرفروش‌ترین‌های فصلی) در ۵۰ سال گذشته، به استثنای چند مورد، گورستان غم‌انگیزی از کتاب‌های مرده است. تداوم، امری اختیاری نیست. هیچ کس نمی‌تواند به نیت جاودانگی، کتابی به رشته تحریر درآورد.

سر پیچی از اقتدار

در مورد ارتباطات نویسندگان یاد شده، با دوره‌ای که در آن می‌زیسته‌اند، می‌توان وسیعاً به بیراهه رفت. هر اندازه که این امر مسحور کننده باشد، از خود می‌پرسم، تا چه حد می‌تواند، در مورد کتاب‌هایی که نوشته‌اند، پنداری که آنان را به تحریر واداشته، کارورزی‌شان در زبان، شیوه منتقدانه‌شان در برخورد با هنر ادبیات، و آگاهی‌شان از تعلق به سنتی بسیار وسیع‌تر، پرده بردارد؟ میلان کوندرا، در آخرین اثر خود، «پرده»(۷)، تأکید می‌کند که یک داستان‌سرا(۸) بیش از آنچه به کشور، یا حتی زبان مادری خود تعلق داشته باشد، متعلق به سنتی است که در آن ربله، سروانتس، اشترن و دیدرو اعضای یک خانواده‌اند؛ و اینکه این خانواده، به خواست گوته، در آشیانه «ادبیات جهانی» می‌زید، مستقل از ادبیات ملت‌ها، ادبیاتی که دیگر توان تجلی هر مهمی را از دست داده.

اگر این امر حقیقت داشته باشد، در اینصورت تمامی آثار جاودان ادبیات، به همان اندازه در بر گیرنده سنتی هستند که از آن ریشه گرفته و به آن جان تازه می‌بخشند، که در برگیرنده خلاقیت نوین؛ خلاقیتی که، به همان اندازه وابسته به سنت پیشین است، چرا که سنت، برای قرار گرفتن در مسیر صلاح، نیازمند آفرینش‌های نوینی است که او را تغذیه کنند.

از آنجا که امسال چهارصدمین سالروز انتشار دون‌کیشوت است، و من اثر سروانتس را سنگ زیربنای رمان، به صورتی که از قرن هفدهم تا به امروز رشد کرده، به شمار می‌آورم، رخصت می‌طلبم تعمق خود را بر پایه آن استوار کنم.

سروانتس متعلق به سنتی روشنفکرانه است که نمی‌تواند در باره آن

سخن گوید. سنت اراسم روتردام (۹)، شعله فروزان آغاز رنسانس در دربار پادشاه جوان، شارل پنجم، شعله‌ای که وزش بادهای سرد و جزم گرای «ضد رفرم» سریعاً آنرا به خاموشی کشاند. پس از شورای مذهبی ترانت (۱۵۴۵) (۱۰)، اراسم و آثارش مورد لعن و نفرین دادگاه «تفتیش عقاید» قرار گرفته، وصیت نامه‌اش در پرده‌ای از ابهام باقی ماند. سروانتس آکنده از این فلسفه ممنوعه بود. اراسم در پی آشتی «ایمان» و «عقل» بود، احکام جزمی را نه تنها در مورد «ایمان» که در مورد «عقل» هم مردود می‌شمرد. به همین دلیل سروانتس، در مقام پیرو اسپانیائی اراسم، ناچار به پنهان داشتن همگرایی‌های روشنفکرانه‌اش شد.

اثر اساسی اراسم، «ستایش جنون» (۱۵۰۹)، در واقع همان ستایش دون‌کیشوت در حال گذر از جهانی اراسمی است که در آن هر حقیقتی مظنون است، همه چیز شناور در عدم یقین؛ این چنین است که رمان نوین حق حیات می‌یابد. از آنجا که سروانتس نمی‌تواند نفوذ آزادبخش اندیشه اراسمی را ابراز دارد، به ناچار از اراسم فراتر می‌رود: خرد روتردام به جنون مانس (۱۱) تبدیل می‌شود، و آمیزه «خرد» و «عدم یقین»، به رمان، به صورتی که می‌شناسیم زندگی می‌بخشد. در واقع به فضائی برتر، آکنده از «عدم یقین».

مکان ناشناس: دهکده‌ای فراموش‌شده در شهرستانی دورافتاده در اسپانیا. مکانی با نامی ناممکن: «در مکانی از مانس که نمی‌خواهم نامش را به یاد آورم.» (۱۲) نویسنده‌ای ناشناس: چه کسی این کتاب را به رشته تحریر در آورده؟ سروانتس؟ دسا آودرا (۱۳)؟ سید هامت برنجنلی (۱۴)؟ یک کپی‌بردار ناشناس «مُور» (۱۵)؟ یک بندباز با نقاب جینه دوپاسامونت (۱۶) در لباس «ارباب پِدرُو»، بازیگر خیمه‌شب بازی؟ ناشناخته ماندن نویسنده، به سختی می‌تواند سرپیچی از هرگونه اقتدار را پنهان دارد.

نام‌های نامطمئن: دون‌کیشوت، هیدالگوی (۱۷) ورشکسته‌ای به نام آلونسو کوئیخانو است، یا خود کوئیخانا (۱۸)؟ یا شاید کیوئه سادا (۱۹)؟ و یا شاید بهتر است به صورت دیگری به این امر پردازیم: این نجیب زاده به دامن فقر فروافتاده، آیا حقیقتاً همان شوالیه دلیر سرگردان است، السیدی تحقیر شده، کورتزی (۲۰) شکست خورده؟ مگر، یک نام در خود چه دارد؟ تحرک و ناپایداری «اسامی خاص» (۲۱) در رمان دون‌کیشوت، هر گونه یقین برآمده از مطالعه مستقیم را متزلزل می‌کند. «دولسینه» همان «آلدونتزا» (۲۲) است، دختران جوان درمانده‌ای که ملکه و پرنسس می‌شوند، یا بوهای

نزار و استخوانی، اسب‌های بادپای و قهرمان‌اند، قلعه نشینان بی‌سواد تبدیل به حاکمان می‌شوند.

رقبای تخیلی دون‌کیشوت نام‌های عجیب و غریب دارند - به طور مثال، پنتاپولن(۲۳) غولی با آستین‌های بالازده - ، به همین دلیل دشمنان حقیقی او نیز باید آستین‌ها را بالا زنند؛ سامسون کاراسکو(۲۴)، نجیب زاده‌ای که هنوز جویای مقام شوالیه‌گری است، باید ملقب به «شوالیه آینه‌ها» شود تا پای در دنیای «اسامی خاص» دون‌کیشوت گذارد. و نام خود دون‌کیشوت، نام نبرد حاکم قلعه کوئیخادا ... یا کوئیخانو ... یا کوئه سادا ... به تمام و کمال وارد این کاروان القاب می‌شود، «شوالیه غمگین چهره» یا «شوالیه شیرها»، و یا به روال زندگی شبانی، «گوئیخوتیس»(۲۵)، و یا «دون آزوت»(۲۶) مسخره، در میهمانخانه «آقای کراواش»(۲۷) که در قصر دوک «دون ژیگوت» می‌نامندش، نوعی «آقای همبرگر»، که به سُخره گرفته می‌شود.

در دون‌کیشوت، مکان‌ها، اسامی، نویسنده، همه نامشخص‌اند. ابهامی که با انقلاب بزرگ دموکراتیک سروانتس، که همانا آفرینش رمان به عنوان مکان مشترک است، تشدید می‌شود. «مکان مشترک»(۲۸)، محل گرد همائی شهر، میدان مرکزی، «فورومی گونه‌گون»، فلکه عمومی، که در آن هر کس حق شنیده شدن دارد، ولی هیچکس از حق بیان انحصاری برخوردار نیست. این همان اصل راهبر در آفرینش داستان‌سرائی است که کلودیو گویلن(۲۹)، مقاله نویس، آنرا «گفتگوی شاخه‌ها(ژانر)» می‌نامد. اینان، همگی، در گستره فضای دون‌کیشوت یکدیگر را باز می‌یابند.

در اینجا، شخصیت ماجراجو، سانچو پانسا(۳۰) دست به دست شخصیت حماسی - دون‌کیشوت - می‌دهد. در اینجا، «خطرات»(۳۱) حکایت می‌شکند، محاصره می‌شود، و به ناچار، یا با شتاب به پیش می‌تازد، و یا به عکس، از طریق حکایات شبانی، با داستانک‌های داستان قطع شده؛ سپس با رمان عشقی قرون وسطی، و بازماندگان «مغربی» و «بیزانسی» روایت، این «خطرات» در تاروپود رمانی تنیده می‌شود که، نهایتاً خود را همزمان، به عنوان هویت، و وجه تمایز جهان زبان شناسانه خویش، می‌نمایاند.

پیش از سروانتس، روایت می‌توانسته خود را در قرائتی واحد از گذشته به فرسایش برد؛ حماسی، یا ماجرا؛ از آن حال، سروانتس گذشته و آینده را در هم می‌آمیزد، رمان را به روندی منتقدانه تبدیل کرده، که پیشنهاد می‌کند، ابتدا، در مورد کسی که کتاب‌ها را می‌خواند، کتابی بخوانیم، که سپس به کتابی در باره مردی که می‌داند خوانده

خواهد شد، تبدیل می‌شود. زمانی که دون‌کیشوت، «مبتکر هیدالگوی زیرک کوئیخوته مانش» (۳۲)، در بارسلون به چاپخانه پای گذاشته و در می‌یابد، که آنچه به چاپ خواهد رسید کتاب خود اوست، به ناگاه در جهانی حقیقتاً نوین از قرائت‌ها و خوانندگان فرو می‌افتیم، قرائت‌هایی در دسترس همگان، و نه صرفاً در دسترس حلقه محدودی در بطن قدرت، خواه مذهبی، سیاسی و یا اجتماعی.

پس از دوره سروانتس، رمان با افزایش شمار نویسندگان و خوانندگان، به مظلوفی دمکراتیک بدل شد؛ فضای آزاد برگزیده‌ای برای تفسیرهای متناوب از «خود»، از جهان و از رابطه میان خود و دیگران، میان تو و من، میان ما و ایشان. مذهب جزم گراست. سیاست عقیدتی است. عقل می‌باید منطقی باشد. ولی این حق ادبیات است که مبهم و مواج باقی بماند.

ابهام در یک رمان شاید شیوه‌ای برای بیان این باشد که، از آنجا که نویسندگان (و در همین راستا، اقتدار) قابل اطمینان نیستند و می‌توانند به شیوه‌های متعدد توصیف شوند، جهان نیز به همین صورت است. چرا که واقعیت ثابت نیست، متغیر است. نمی‌توانیم به آن نزدیک شویم، مگر آنکه از ادعای تعریف «یک بار و برای همیشه آن»، دست بشوئیم، حقایق شرحه شرحه‌ای که رمان عرضه می‌کند سنگری است در برابر استفاده‌های سوء جزم گرا. پس چرا نویسندگان، که در عرصه سیاسی ضعیف و ناچیز به شمار می‌آیند، چنان از سوی نظام‌های تمامیت خواه تحت آزار قرار می‌گیرند، که گوئی حقیقتاً مهم‌اند؟

این تناقض، طبیعت عمیق سیاست در ادبیات را بر ملا می‌کند. مکان مرجع ادبیات، «پولیس» (۳۳)، شهر است، گروه شهروندانی که رشد می‌یابد ولی پایدار می‌ماند، و نه «اولیای امور»، حاکمیت‌های گذرا و طبیعتاً میرا، که آکنده از کبر، خود را ابدی می‌پندارند.

داستان تخیلی کافکا، حاکمیتی را تشریح می‌کند که به داستان تخیلی خود، حاکمیت اعطا می‌کند. حاکمیت نمودی است که، همانند حاکمان درون «قصر»، از قبیل تخیلات کسانی قدرت می‌گیرد، که برون از آنند. آنزمان که دیگر این تخیلات به حاکمیت قدرت بیشتری ارزانی ندارد، امپراتور ظاهر می‌شود، عریان و بی‌پیرایه، و نویسنده ناتوان که این عریانی را می‌نمایاند، رانده می‌شود، به تبعید، به اردوگاه کار اجباری؛ یا به شعله‌های آتش می‌سپارندش، در حالی که خیاطِ امپراتور لباس‌های جدیدی برای او می‌دوزد.

این امر که حاکمیتی سیاسی بتواند از طریق نوشته تحقق یابد، یک استثناست. به زبان ساده، در روال «عادی»، نویسنده، هیچ اهمیت سیاسی ندارد. مسلماً او می‌تواند، در مقام یک شهروند، از اهمیت سیاسی برخوردار شود. اهمیت سیاسی مطلق نویسنده این است که هر چند آرام، هر چند با تأخیر، و هر چند غیرمستقیم، دو «ارزش» حیاتی مرتبط کننده، «افراد» و «مجموعه» را به «پولیس» اهداء کند: کلام و تخیل، زبان و میراث گذشته، گویش و نیت.

پس داستان تخیلی، از ربله و سروانتس، تا گراس(۳۴)، گوی تیسولو(۳۵) و گوردیمر(۳۶)، شیوه دیگری در استفهام از حقیقت است، چرا که تلاش داریم از طریق پارادوکس یک دروغ به آن دست یابیم. این دروغ می‌تواند تخیل نامیده شود. می‌تواند آینه‌ای منتقد باشد از آنچه در جهان قراردادی جامه حقیقت پوشیده. این تخیل مسلماً جهان ثانویه‌ای از «بودن» بنا می‌کند، که در آن دون کیشوت و «اما بوواری»(۳۷) واقعیت بیشتری می‌یابند، واقعیتی به مراتب بیش از گروه شهروندانی که شتاب زده با آنان برخورد کرده، به سرعت به دست فراموشی می‌سپاریم. این حقیقت دارد که دون کیشوت و «اما بوواری» روشنگرند، و به «فضائل» و «پلیدی‌های» شخصیت‌های گریزیای برخوردهای روزانه‌امان اهمیت و موجودیت اعطا می‌کنند.

شاید آنچه «آکاب»(۳۸) (قهرمان موبی دیک، اثر هرمان ملویل)، «پدرو پارامو» (در رمانی همنام - «اپونیم»(۳۹) - ، به قلم خوان روفلو(۴۰)) و «افبريست» (در رمان تئودور فونتان (۴۱)) از آن برخوردارند نیز، به همان اندازه یادگار زنده‌ای از ذهنیت‌های غنی، شهیر و فانی مردان و زنانی باشند که آنان را به دست فراموشی می‌سپاریم، آنانی که پدران ما می‌شناختند و نیاکان ما پیش‌گوئی کرده بودند.

داستایوسکی می‌نویسد، در دون کیشوت، حقیقت را یک دروغ نجات می‌دهد. با سروانتس، رمان حق حیات خود را بر پایه یک دروغ، که همان بنیاد حقیقت است، برپا می‌کند. چرا که با ابزار تخیل، داستان‌سرا «عقل» را محک می‌زند. داستان تخیلی، «نیست‌های» این جهان را می‌آفریند، آنچه دنیا به دست فراموشی سپرده، آنچه امید دارد به دست آورد و شاید هیچگاه به دست نیآورد. در نتیجه، داستان تخیلی شیوه‌ای است برای تصاحب جهان، برای دادن رنگ، طعم، معانی، رویاها، شب‌های بیخوابی، پشتکار، و حتی آرامش تن پرورانه‌ای که جهان برای حفظ موجودیتش به آن نیاز دارد.

در «خود» وارد شو و جهان را دریاب، این است آنچه داستان سرا به ما می‌گوید. و به همین: در جهان گذر کن، و خود را، خودت بشناس. طی ساعات تیره‌ای که به آغاز جنگ دوم جهانی مانده بود، داستان‌سرای آلمانی، توماس مان، به همراه دون کیشوت، در مقام مطمئن‌ترین محافظ خود، که او را به اروپائی در چنگال مرگ پیوند می‌داد، از اقیانوس اطلس گذشت. و قبل از او نیز، زیر بار ابرهای هولناک اولین جنگ جهانی، فرانز کافکا دریافته بود که دون کیشوت اختراع بی‌نظیر «سانچو پانسا»، اینچنین به او امکان داده انسانی باشد که آزادانه ماجراهای شوالیه سرگردان را، بی‌آنکه زخمی بر کسی زند، دنبال کند. و در خاتمه، «خورخه لوئیس بورگس» (۴۱) در اثر خود، «پیر مینار، نویسنده دون کیشوت»، شرح می‌دهد که برای بازآفرینی رمان سروانتس، کافی است آنرا، کلمه به کلمه، در دوره‌ای متفاوت و با چشم‌داشت‌های متفاوت، باز نوشت.

سروانتس در عصر خود زیسته: اسپانیای رو به انحطاطِ آخرین هابسبورگ‌ها، فلیپ سوم و سقوط سطح زندگی، سقوط اقتصاد، در پی اخراج بلاانقطاع توده‌های صنعتگر عرب و یهودی، نیاز جنون‌آمیز به مخفی نگاه داشتن ریشه‌های مغربی و یهودی، روندی که به جامعه‌ای انجامید با صورتک‌های شکننده، مواجه با کمبود مدیران مدبر، برای خدمت به یک امپراتوری وسیع، و ناپدید شدن طلا و نقره‌های قاره جدید در مراکز قدرتمند تجاری شمال اروپا (۴۳). اسپانیای خانه شاگردان و متکدیان، اسپانیای ژست‌های پوچ نجبای سنگدل، جاده‌های متروکه، میهمانخانه‌های رقت‌آور و نجیب زادگان درهم شکسته، که در زمان‌هایی سخت‌تر، مکزیک را فتح کرده بودند، کارائیب را درنور دیده بودند، و به «جهان نو» اولین دانشگاه‌ها و چاپخانه‌هایش را اهداء کرده بودند: نیروی افسانه‌ای اسپانیا صرف خلق قاره آمریکا شد.

سروانتس و دیگر نویسندگان بزرگ دوران طلایی اسپانیا حقیقتاً نشان دادند که ادبیات می‌تواند به جامعه آنچه را که تاریخ از او دریغ داشته، ارزانی دارد. دون کیشوت محتضر آه می‌کشد: «پرندگان سال گذشته کجایند؟» آن پرنده‌ها مرده‌اند و گاه در پوست‌اند، برای همین دون کیشوت می‌باید به رمان خود بازپرواز عقاب، با گستره پرواز مرغان دریاها دهد.

آدمک‌های شادان

همانند سروانتس که به جامعه در حال سقوط عصر خود، از طریق پیروزی تخیل انتقادی پاسخ داد، ما نیز در برابر جامعه‌ای در مسیر هبوط

قرار گرفته‌ایم، که به اندیشیدن درباره آن ملزمیم، اندیشیدن به اینکه چگونه به درون زندگی ما می‌خزد، چگونه بر ما محیط شده و حتی، ما را در برابر شرایط دیرپای پاسخگویی به گذار تاریخ با شور ادبیات، رها می‌کند.

در آغاز قرن بیست و یکام، از این خطر آگاهیم که اولویتهای انسان‌ها جابجا شده. بودجه نظامی، به مراتب از سرمایه‌گذاری در زمینه‌های بهداشتی، آموزشی و توسعه فراتر می‌رود. مطالبات مَبْرَم زنان، سالخورده‌گان و جوانان، به قضا و قدر سپرده شده. جنایات بر علیه طبیعت افزایش می‌یابد. بورگز روزی نوشت، در آسمان حفظ کردن و آفریدن، اعمالی مترادف‌اند. بر روی کره خاکی، اینان دشمن یکدیگر شده‌اند.

هیچ کس به ریشه‌های اصلی ترور توجه نمی‌کند. پاسخِ ترور نمی‌تواند ترور باشد، بلکه آگاهی، نظارت مردم سالارانه و توسعه «اجتماعی-اقتصادی» است، در حالی که می‌باید هویت فرهنگی ملت‌هایی که دورانی طولانی در یوغ حاکمیت استعماری زیسته‌اند، تقویت شود.

بر ارزش‌های جهانی - حقوق بشر، دیپلماسی، چندجانبه‌گرایی، تفوق قانون - که با جنگ و دندان از قِیل پایمردی منتقدانه و فداکاری‌ها به دست آمده، با شتاب کورکورانه «یک جانبه‌گرایی»، جنگ «بازدارنده» و تکبر مطلق «مقدم بر سقوط»، تاخته‌اند (کتاب مقدس، ضرب‌المثل‌ها، ۱۶:۱۸-۴۴). پاسخ ما به این واقعیات برخی اوقات، صرفاً یک «سعادت ازلی» منفعلانه است. برخی می‌پندارند که در بهترین جهان‌ها می‌زییند، چرا که به آنان گفته‌اند، آنچه ضروری است، غیرممکن بوده.

ولی از سوی دیگر، وحشتی تب‌آلود، هر چند ساکن، از پایان پنهان جهان بر ما مستولی است، آن‌زمان که خداوند دیگر آفریده‌هایش را دوست نداشته باشد، و قبل از آغازی دیگر، همان‌طور که گوته اشاره می‌کند، همه را نابود کند.

«مکان» تسلیم شده. از قِیل تصویر، هر آن می‌توانیم همه جا باشیم. ولی «زمان» خرد شده، زمان ذرات تصاویری است که هم‌زمان در معرض خطر رد تخیل گذشته و خاطره آینده قرار دارند. می‌توانیم برده تصاویر مسحورکننده‌ای شویم، که در انتخاب‌شان نقشی نداشته‌ایم. می‌توانیم به آدمک‌های شادانی تبدیل شده، تا سر حد مرگ خود را سرگرم کنیم.

به باور من این واقعیات می‌باید ما را تشویق کند به تأیید اینکه، زبان بنیاد فرهنگ است، دریچه‌ای است بر تجربه، سقفی است بر تخیلات، صندوق‌خانه‌ای است از خاطرات، اتاق خوابی است از عشق و، ورای همه این‌ها، پنجره‌ای است گشوده بر فضای تردید، که همواره به زیر سؤال می‌برد و سؤال برمی‌انگیزد. در تمامی رمان‌های بزرگ، هدفی انسانی می‌یابم که، اشتیاق، عشق، آزادی یا عدالت‌اش می‌خوانیم، که، حتی با وجود آنکه می‌دانیم محکوم به شکست است، ما را دعوت می‌کند تا آنرا باب روز کرده، تحقق‌اش بخشیم.

دون کیشوت می‌داند که شکست می‌خورد، درست همان‌طور که با باگوریوی بالزاک، آنا کارنینای تولستوی و پرنس میشکین (در «ابله» داستایوسکی) می‌دانستند. ولی صرفاً از قِبل آگاهی ضمنی و یا آشکار از چنین شکست‌هایی است، که آنان یاری‌مان می‌دهند، برای حفظ طبیعت زندگانی، موجودیت انسان و ارزش‌هایش – همان‌گونه که طی گذشت زمان، برای همه نژادها، همه خانواده‌های بشریت، بدون آنکه خود را در توهم یک «توسعه» و یک «سعادت» بی‌حد و تضمین شده رها کنند، زندگی شده، مرور شده و به خاطر سپرده شده‌اند. پس از تجربیات قرون گذشته، دیگر نمی‌توانیم استثنائات فجیعی را که انسانیت، پیوسته در مسیر «سعادت» و «پیشرفت» با آنان برخورد کرده، نادیده انگاریم.

در «درخششی در ماه اوت»، ویلیام فالکنر دو شخصیت بی‌شباهت، جوانا بُردن (۴۵)، عاقله زنی شهوتران، و جو کریستمس، معشوق جوان و سیاه پوستش را وارد رمان کرده، هم‌زمان آنان را در تقابل با یکدیگر قرار می‌دهد. کریستمس جلوه‌ای از آزادی است. ولی می‌داند که آزادی‌اش محدود و «پرومته‌وار» (۴۷) است. او احساس عقابی سرسخت، قدرتمند، بیرحم و مستقل را دارد. ولی این احساس محو می‌شود، و جو کریستمس درمی‌یابد که پوستش زندان اوست. جوانا بُردن، با تصاحب پیکر جو، آرزوی محکومیت خود را دارد، نه برای همیشه، برای مدت کوتاهی، جوانا التماس می‌کند: «خدای من، مرا وادار به نیایش مکن. فقط بگذار من خود را برای مدت طولانی‌تری محکوم کنم.»

تنها دو تن از شخصیت‌های فالکنر می‌توانند در عشق، به کشف طبیعت فجیع آزادی و سرنوشت نائل شوند. نزد فالکنر، آگاهی از توان مقاومت، نشانگر این است، که برخی اوقات قادریم به پیروزی هم دست یابیم.

اگر به این حقیقت فجیع و کلاسیک نزد فالکنر اشاره می‌کنم، به این دلیل است که آنرا برای روح رمان اساسی می‌دانم: آزادی فجیع است

چرا که همزمان از ضرورت و محدودیت‌هایش آگاه‌ست. کافکا می‌نویسد، «این پیروزی نیست که امیدش را دارم، و نبرد، فی‌نفسه، صرفاً مرا به این دلیل راضی می‌کند که تنها کاری است که می‌توانم انجام دهم [...]». در مقام خود، با این وجود، نبرد، بیش از آنچه بتوانم تحسین‌اش کنم، به من لذت می‌بخشد [...]». اگر تسلیم شوم، به احتمال زیاد، به دلیل نبرد نیست، به دلیل لذت از مبارزه است.»

«میان "اندوه" و "عدم"، اندوه را برمی‌گزینم» - جمله معروف فالکنر، که در ادامه آن می‌گوید: «انسان پیروز خواهد شد.» آیا این همان حقیقت رمان نیست؟ انسانیت پیروز خواهد شد، و با وجود حوادث تاریخی، پیروز خواهد شد، رمان به ما می‌گوید که هنر، زندگی را در ما باز خواهد ساخت، زندگی‌ای که تاریخ، در شتاب خود، به تحقیر کشانده. ادبیات به آنچه تاریخ فراموش کرده واقعیت می‌بخشد. و از آنجا که تاریخ همان است که بوده، ادبیات آنچه را که تاریخ هیچگاه نبوده ارائه می‌دهد. برای همین است که هیچگاه نخواهیم توانست پایان تاریخ را شاهد باشیم (۴۸) - مگر آنکه آخر دنیا فرا رسد.

در نتیجه، کلام فرانتس کافکا و ویلیام فالکنر را، با نظریه‌های پایان تاریخ و برخورد تمدن‌ها، به قیاس می‌کشیم. من در مقام نویسندehای اسپانیائی زبان سخن می‌گویم، زبان قاره‌ای که اسپانیائی، سرخپوست و دورگه، سیاه، و زنگ‌زاده و سپید، آتلانتیک و آرام، مدیترانه‌ای و کارائیبی، مسیحی، مسلمان و یهودی، یونانی و لاتین است.

نمی‌توانم نظریه‌ای را که بر اساس آن در تقابل تمدن‌ها زندگی می‌کنیم بپذیرم، چرا که تمامی آنچه بر شمردم از آن من است، و آنان در ذهن من تقابلی با یکدیگر ندارند (۴۹). آنان برای درک یکدیگر با هم سخن می‌گویند و جدل می‌کنند. مکان ملاقات همگی‌شان، مکان گویش، تفکر، خاطره و تخیلی است که هر کدام از ما در خود زنده داریم، مکانی که در «گفتگوی تمدن‌ها» سهیم است و «پایان تاریخ» را مردود می‌داند.

آخر تاریخ چگونه می‌تواند از حرکت باز ایستد، پیش از آنکه ما حرف آخر خویش را بر زبان رانده باشیم؟

Don Quichotte, Cervantès (۱)

(Long-sellers) (۲)

(Best-sellers) (۳)

(۴) William Faulkner, «ابسال! ابسال!»، به زبان فرانسه Absalom! Absalom!، و در انگلیسی — زبان فالکنر — Absalom! Absalom!، صاحب‌نظران از ویلیام فالکنر (۱۸۹۷-۱۹۶۲) نویسنده شهیر آمریکائی و برنده نوبل ادبیات، به عنوان «غول» ادبیات قرن بیستم یاد می‌کنند. «درخششی در ماه اوت» (Light in August) که در سال ۱۹۳۲ به تحریر در آمد، از جمله آثار جاودان این نویسنده است. ولی، کتاب «ابسال! ابسال!» که فوئنتس به آن اشاره دارد، و به مسائل سه خانواده در ایالات جنوبی آمریکا، پیش از جنگ داخلی، در حین جنگ و پس از این جنگ می‌پردازد، از نظر بسیاری محققان، بزرگ‌ترین اثر ادبی‌ای است که تاکنون به قلم یک آمریکائی به تحریر در آمده. قابل ذکر است که فالکنر در خانواده‌ای فقیر چشم به جهان گشود، و در طفولیت و جوانی، به معنای واقعی کلمه، از هیچ نوع آموزشی بهره مند نشد. (مترجم)

(۵) Hervey Allen و اثر وی Anthony Adverse

(۶) Henri Martineau

(۷) Milan Kundera, «Le Rideau»، گالیمار، فرانسه، ۲۰۰۵.

(۸) Romancier

(۹) Erasme de Rotterdam (۱۴۶۶-۱۵۳۶)، نام او به لاتین «دسیدروس اراسموس روتروداموس» است. اراسم فیلسوفی اومانیست بود که سعی در تعریف نوعی «اومانیسم مسیحی» داشت. مهم‌ترین اثر او «در باب ستایش جنون» است. (مترجم)

(۱۰) Concile de Trente، «شورای مذهبی ترانت»، از سال ۱۵۴۵ تا ۱۵۶۳ به طول انجامید و طی آن تصمیمات اصلاحی کلیسای کاتولیک جهت مقابله با رفرم پروتستان‌ها مورد شور و بحث قرار گرفت. (مترجم)

(۱۱) قهرمان سروانتس، دون‌کیشوت، فردی است از ولایت «مانش» واقع در

منطقه‌ای در مرکز اسپانیا به نام کاستیل (Castille). از دون‌کیشوت، برخی اوقات با نام «دون‌کیشوت مانچ»

(Don Quichotte de la Manche) یاد می‌کنند. (مترجم)

En un lugar de la Mancha de cuyo nombre no quiero acordarme (۱۲)

De Saavedra (۱۳)، گویا قسمتی از نام سروانتس بوده. نام کامل نویسنده دون‌کیشوت: میگوئل دو سروانتس دو ساآودرا. (مترجم)

Cide Hamete Benengeli (۱۴)، از ریشه عربی، «حضرت حمید بن‌نجلی» که نویسنده عرب‌زبان تخیلی دون‌کیشوت به شمار می‌رود. Cide در زبان‌های لاتین به معنای «حضرت» است. (مترجم)

Maure (۱۵)، لقبی است که صلیبیون به مسلمانانی داده بودند که در اسپانیا با مسیحیان می‌جنگیدند. بعدها این نام را بر هر مسلمانی که در اسپانیا زندگی می‌کرد گذاشتند. (مترجم)

Ginés de Pasamonte (۱۶)

Hidalgo (۱۷)، در رده بندی اشرافیت اسپانیای قرون وسطی، هیدالگوها فرودست‌ترین رده اشرافیت بودند. (مترجم)

Quijana یا Alonso Quijano (۱۸)

Quezana (۱۹)

Cortès (۲۰)، هرنان کورتز، فاتح اسپانیایی که در سال ۱۵۱۸ مکزیک را فتح کرد و در سال ۱۵۲۱ به امپراتوری «آزتک» نقطه پایان گذاشت. (مترجم)

Onomastique (۲۱) اولین بار در زبان فارسی، «مطالعه نام‌های خاص» ترجمه شده. (مترجم)

Dolcinea یا Dolciné (۲۲) که «نام واقعی!» او «آلدونتزا لورنتسو» است، دختر جوان روستایی است که دون‌کیشوت به «رسم شوالیه‌ها» به عشق او گرفتار شده، و او را در خیال، نجیب‌زاده‌ای از منطقه «ال‌توبوسو» تصور می‌کند. در رسوم شوالیه‌گری، معشوقه، «سرور» شوالیه به شمار می‌آید. (مترجم)

Pentapolin (۲۳)

(۲۴) Samson Garrasco هنوز (Bachelier) است، به این معنا که هنوز به درجه شوالیه‌گری مفتخر نشده. (مترجم)

Quijotiz (۲۵)

Don Azote (۲۶)

Cravache (۲۷)

Lugar Comùn (۲۸)

Caludio Guillén (۲۹)

(۳۰) Sancho Pança، در رمان دون‌کیشوت، پانسا دهقان بی‌سوادی است که سوار بر الاغی به نام «روخیو» (Rucio) دون کیشوت را دنبال می‌کند، و هزاران مَثَل از بهر دارد. (مترجم) (۳۱) Linéarité، منظور «خطرات» حکایت به معنای رعایت ترتیب حوادث بر حسب تقدم زمانی آن‌هاست. (مترجم)

El ingenioso hidalgo Quijote de la Mancha (۳۲)

(۳۳) Polis، این واژه در دیالوگ‌های افلاطون بسیار به کار رفته. از نظر سیاسی و اجتماعی، «پولیس» از مفهوم وسیعی برخوردارست. منظور «شهری» است که همچون «آتن در فلسفه یونان باستان» محل تقاطع تحرکات سیاسی و اجتماعی شهروندان است. در ادامه مقاله، در ترجمه، از جانب مترجم، برخی اوقات «شهر» با «پولیس» جایگزین می‌شود تا نشانگر نیت اصلی فوئنتس باشد. (مترجم)

(۳۴) Grass، گونتر گراس نویسنده آلمانی، که در سال ۱۹۹۹ به دریافت نوبل ادبیات نائل آمد. (مترجم)

(۳۵) Goytisolo، خوان گوی‌تیسولو نویسنده اسپانیائی، که در ۱۹۳۱ در بارسلون متولد شد، و امروز یکی از بانفوذترین ادبای زبان اسپانیائی به شمار می‌رود. (مترجم)

(۳۶) Gordimer، نادین گوردیمر، نویسنده صاحب نام آفریقایی جنوبی و یکی از فعالان مبارزه با نژاد پرستی بود. چاپ اکثر آثار او در دوره حاکمیت آپارتاید ممنوع بود. در سال ۱۹۹۱ وی به دریافت جایزه نوبل نائل آمد. (مترجم)

۳۷) Bovary، اشاره به رمان Madame Bovary، به قلم گوستاو فلوبر است. «اِما بوواری» قهرمان این داستان، چارچوب رفتار اجتماعی زنان آن دوره را می‌شکند. (مترجم)

Achab (۳۸)

۳۹) Éponym، (رمان همنام قهرمان)، به رمانی گفته می‌شود که عنوانش، نام قهرمان رمان است. (مترجم)

۴۰) Pedro Pàramo در رمانی از Juan Ruflo. «خوان روفلو» (۱۹۸۶-۱۹۱۸) نویسنده شهیر مکزیکی، یکی از بزرگ‌ترین داستان‌سرایان اسپانیایی زبان است. «پدرو پارامو» داستان کوتاهی از اوست، که ناظران معتقدند الهام بخش گابریل گارسیا مارکز در نگارش شاهکارش «صدسال تنهایی» بوده. (مترجم)

۴۱) Effie Briest، در رمانی از Theodor Fontane. فونتانه (۱۸۹۸-۱۸۱۹)، داستان‌سرای رئالیست قرن نوزدهم آلمان است. رمان افریبريست، مهم‌ترین اثر او به شمار می‌رود. اِرفی، دختر جوانی است که با مردی مسن ازدواج می‌کند، و این رمان داستان سرگشتگی‌های اوست. (مترجم)

۴۲) Jorge Luis Borges، نویسنده آرژانتینی (۱۹۸۶-۱۸۹۹) که، داستان‌های کوتاه او کلاسیک‌های قرن بیستم به شمار می‌روند. (مترجم)

۴۳) اشارات فوئنتس به تاریخ اسپانیا است. اسپانیا اولین کشور اروپایی بود که از برکت غارت طلا و نقره سرزمین جدید، به ثروت کلانی دست یافت. ولی، به دلیل نبود مدیریت و دولت‌کاران، تمامی این ثروت از اسپانیا به شمال و مراکز پولی و بانکی اروپا منتقل شد، مراکزی که بعدها آغازگر «انقلاب صنعتی» شدند. (مترجم)

۴۴) کتاب مقدس مسیحیان شامل قسمت‌هایی مختلف با نام‌هایی متفاوت است، که هر یک را «کتاب» می‌خوانند. این کتاب‌ها شامل بخش عمده نوشته‌های «عبری-آرامی» و «یونانی-مسیحی» هستند. «ضرب‌المثل‌ها» یکی از این کتاب‌هاست که در بخش «عبری-آرامی» قرار دارد. سوره ۱۶، آیه ۱۸، چنین می‌گوید: «قبل از فرو ریختن، تکبر می‌آید و قبل از گام اشتباه، نخوت.» (مترجم)

Joanna Burden (۴۵)

Joe Christmas (۴۶)

(۴۷) Prométhéenne، پرومته شخصیت اسطوره‌ای یونان باستان است. او پس از خلق انسان، برای جان دادن به مخلوقش آتش آسمانی را ربود. زئوس، خدای خدایان برای تنبیه، او را بر قله کوهی به زنجیر کشید، و عقابی هر روز جگرش را می‌بلعید. (مترجم)

(۴۸) اشاره فوئنتس به نظریه «پایان تاریخ» است که به قلم فرانسیس فوکویاما (Fukuyama) در سال ۱۹۹۲ در کتابی به نام «پایان تاریخ و آخرین انسان» به چاپ رسید. این نظریه که بیشتر بعدی «فلسفی – سیاسی» دارد، با تکیه بر نتایج حاصله طی چند صد سال اخیر در تاریخ جهان – حذف حاکمیت‌های فئودالی و سلطنتی، فاشیسم و خصوصاً مارکسیسم – و پیروزی سرمایه‌داری، به این «نتیجه» می‌رسد که مردم‌سالاری سرمایه‌داری آخرین نظریه تاریخی دوران بشر خواهد بود. با در نظر گرفتن اعتقادات مذهبی فوئنتس، که در همین مقاله، «آخر دنیا» را در قالبی مسیحی به تصویر می‌آورد، تضاد وی با فوکویاما را نه بر پایه‌ای فلسفی، که در برخوردی مذهبی باید مورد توجه قرار داد. (مترجم)

(۴۹) اشاره‌ای به نظریه «جنگ تمدن‌ها» است که از طرف هانتینگتن ارائه شده. (مترجم)

شبکه فمینیستی نسویه در لبنان



شهرزاد امین

نسویه برنامه‌هایی مانند تظاهرات علیه خشونت و آزار جنسی، علیه نژادپرستی و یا تبعیض‌های قانونی علیه زنان و برای حمایت از حقوق زنان خانه دار و کارگران خانگی، را سازماندهی میکند. همچنین بسیج و همکاری با سایر سازمانهای زنان جهت تغییر قوانین را در دستور کار خود دارد.

تغییر برای برابری: شبکه فمینیستی نسویه (فمینیست) دو سال پیش، پس از سلسله جلسات و بحث‌هایی در لبنان تشکیل شد. در ابتدا این شبکه تنها یک دفتر در بیروت داشت. اما پس از مدتی قرار بر این شد

که مکان ملاقاتی برای دیدار و هم نشینی هم داشته باشند. در حال حاضر نسویه کافه ای را دایر کرده است که در آن سخنرانی، نمایشگاه، ناهارهای همراه با کتابخوانی و فعالیتهای دیگر را ترتیب می دهد.

نسویه تنها سازمان فمینیستی زنان جوان در لبنان است، هیت مدیره ندارد و از سبک سازماندهی سلسله مراتبی پیروی نمی کند. اعضای شبکه به صورت غیر متمرکز و مستقل حول حوزه های مورد علاقه شان فعالیت می کنند.

نسویه از سه اصل پایه ای پیروی می کند:

۱ راه اندازی ابتکارات فمینیستی نو آورانه که با اشکال مختلف پدر سالاری و تبعیض جنسی مبارزه می کند.

۲ متحد کردن اکتیویست ها و گروه های حاشیه ای فعال در حوزه مسائل جنسیتی جهت تشکیل جنبشهای قویتر.

۳ حمایت از بسیج و تقویت منابع عمومی از طریق اطلاع رسانی و البته محبت و عشق برای پشتیبانی از اکتیویستهایی که در جهت بوجود آوردن تغییرات اجتماعی مبارزه می کنند.

نسویه فعالیتهای خود را از طریق جمع آوری حمایت های مالی مردم و دریافت حمایت ارگانهای بین المللی مانند Mama cash (۱) تامین می کند. شبکه نسویه بر حفظ استقلال اقتصادی و سیاسی خود تاکید زیادی دارد و به همین دلیل هیچگونه حمایت اقتصادی از دولت و بنیاد های لبنان را نمی پذیرد.

شبکه نسویه امروزه ۲۵۰ عضو ثابت دارد و مرتباً در حال رشد است. هر فردی که می خواهد در جهت اهداف فمینیستی فعالیت کند می تواند در گروههای مختلف کاری شبکه مشارکت داشته و یا گروه کاری خویش را در جهت اهداف شبکه راه بیاندازند. اعضای شبکه از تنوع فکری، عقیدتی، مذهبی، قومی و جنسیتی متفاوت برخوردارند، مذهبی ها، لامذهبه ها، محبیه ها، همجنس گراها... همگی عضو هستند و هویت همدیگر را می پذیرند. شبکه ی زنان نسوان یک سازمان سکولار است که از هنگام تاسیسش در لبنان در جهت ایجاد تغییرات اجتماعی فعالیت کرده و با تمرکز بر جنبه های سیاسی حقوق زنان از طریق تظاهرات، کمپین، سخنرانی و فعالیتهای فرهنگی مبارزه می کند.

نسویه برنامه هایی مانند تظاهرات علیه خشونت و آزار جنسی، علیه نژادپرستی و یا تبعیض های قانونی علیه زنان و برای حمایت از حقوق زنان خانه دار و کارگران خانگی، را سازماندهی میکند. همچنین بسیج و همکاری با سایر سازمانهای زنان جهت تغییر قوانین را در دستور کار خود دارد. از آنجایی که تغییرات اجتماعی به نفع زنان خواست پایه ای نسویه می باشد، فعالیت های این شبکه ی فمینیستی زنان عمدتاً فعالیتی سیاسی با پرسپکتیو فمینیستی به شمار می آید. آنان برنامه احزاب سیاسی را بررسی و نقد می کنند. در کنار ترتیب دادن تظاهرات و اعتراضات برای تاثیر گذاری بر افکار عمومی مردم، گاهی اعضای شبکه از طریق ملاقات با سیاستمداران برای تغییر قوانین تبعیض آمیز بر آنها فشار می آورند.

در لبنان قانونی که خشونت علیه زنان در خانه را جرم قلمداد کند وجود ندارد و این یکی از عمده ترین مواردی است که شبکه نسویه در ائتلاف و همکاری با سایر سازمان های زنان، در جهت تصویب آن مبارزه می کند.

رانیا ایگناتوس کنشگر حقوق زنان و عضو شبکه نسویه در برنامه های مبارزه با آزارهای جنسی فعالیت می کند. سبک کار و تعهد نسویه در سال های اخیر الهام بخش زنان در کشورهای عربی بوده است. وی در پاسخ سوال نشریه پرسپکتیو فمینیستی که آیا احزاب سیاسی بنیادگرا مانعی برای فعالیتهای آنان ایجاد نمی کند می گوید: احزاب بنیادگرا در لبنان بخشی از نظام سیاسی هستند و نظرات، برنامه ریزی ها و اهدافی نظیر سایر احزاب سیاسی در قدرت دارد. سیستم سیاسی حاکم بر لبنان برای بقای خویش متکی بر فرقه گرایی است. ما مخالف فرقه گرایی و تقسیم جامعه بر اساس مذهب و ملیت هستیم چرا که ما معتقدیم این تقسیم بندی ها به زنان ضربه می زند. احزاب بنیادگرا شاید به نظرات ما در این زمینه واکنش منفی نشان بدهد اما از خشونت فیزیکی بر علیه ما استفاده نکرده اند. ما خود را بیرون از گروه بندی ها و رقابتهای حزبی قرار می دهیم و به همین دلیل نیز از دید احزاب در قدرت، تهدید محسوب نمی شویم، ما در عمل رقیب سیاسی آنان نیستیم. آنچه ما به دنبالش هستیم این است که بر اساس ارزشهای فمینیستی مان کل این نظام باید برچیده شود.

نسویه شبکه ای در حال گسترش است، وبسایت این شبکه حاوی اطلاعات زیادی با مقالات عربی، فرانسه و انگلیسی است. یکی از گسترده ترین برنامه های نسویه مبارزه بر علیه آزارهای جنسی است. این سازمان در راستای بالا بردن سطح آگاهی در مورد مقابله با آزارهای جنسی

سلسله فیلم های انیمیشن زن شجاعی به نام سلوی را در وبسایت خود منتشر کرده است. سلوی آزادانه همه جا می رود و هر گاه با آزار و مزاحمت جنسی، از سوی مردان در محل کار و خیابان و یا از پلیس، مواجه شود با کیفی که همیشه همراه دارد آنان را کتک می زند و از صحنه خارج می کند

فعالیت های شبکه ی زنان نسویه مدل خوبی برای فعالیت زنان در منطقه ی خاورمیانه است. این سازمان همکاری های متعددی را با زنان تونس، مصری و لیبیایی پس از وقوع انقلاب در این کشورها داشت، همکاری هایی مانند برگزاری نمایشگاه، کارگاه، جلسات بحث و گفتگو و از این دست. تاثیر چنین سازمان هایی در آینده ی زنان در خاورمیانه بدون شک بسیار زیاد خواهد بود.

سه شنبه ۲ خرداد ۱۳۹۱

منبع: [/http://www.nasawiya.org/web](http://www.nasawiya.org/web)

برگرفته از: □□□□□□ □□□□ □□□□□□